

نظریه‌ی تکامل و حقیقت آفرینش

ترجمه از ترکی به عربی:
اُورخان محمدعلی

مؤلف:
فتح الله گولن

ویراستار:
عثمان نقشبندی

مترجم فارسی:
صادق آینه‌پور



انتشارات کردستان
سنندج

گولن محمد فتح الله

Gulen, M. Fetullah

سرشناسه

عنوان قراردادی :

عنوان و نام پدیدآور :

مشخصات نشر :

مشخصات ظاهری :

شابک :

وضعیت فهرست نویسی:

یادداشت :

موضوع :

موضوع :

موضوع :

شناسه افزوده :

شناسه افزوده :

شناسه افزوده :

شناسه افزوده :

رده بندی کنگره :

رده بندی دیویی :

شماره کتابشناسی ملی :

حقیقه الخلق و نظریه التطور. فارسی

نظریه ی تکامل و حقیقت آفرینش/ نویسنده محمد

فتح الله گولن، ترجمه به عربی اورخان محمد علی؛ ترجمه

به فارسی صادق آینه پور؛ ویراستار عثمان نقشبندی.

سنندج: انتشارات کردستان، ۱۳۹۱.

۱۶۶ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

978-964-980-126-1

فیپا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

تکامل--جنبه های مذهبی--اسلام

آفرینش

آفرینش -- جنبه های قرآنی

علی، اورخان محمد، مترجم

آینه پور، صادق، ۱۳۵۵، مترجم

نقشبندی، عثمان، ۱۳۵۳، ویراستار

Ali, urkhan muhammad

BP۱۰۴/۷۶۵۹ ۱۳۹۱

۱۵۹/۲۹۷

۲۷۱۸۴۰۸

تمام حقوق مادی و معنوی این کتاب محفوظ و مخصوص

انتشارات کردستان (سنندج) است

و هرگونه تجدید چاپ یا استفاده‌ی الکترونیکی و دیجیتالی از آن، بدون اطلاع و اجازه‌ی ناشر، ممنوع و خلاف اصول شرعی و اخلاقی و قابل پیگرد قانونی است.



انتشارات کردستان

Kurdistan Publication

سنندج - پاساژ عزتی - تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲

نظریه‌ی تکامل و حقیقت آفرینش

✓ نام کتاب:	نظریه‌ی تکامل
✓ مؤلف:	محمد فتح الله گولن
✓ ترجمه از ترکی به عربی:	اورخان محمدعلی
✓ مترجم فارسی:	صادق آینه‌پور
✓ ویراستار:	شمان نقشبندی
✓ نوبت چاپ:	اول: ۱۳۹۲
✓ تیراژ:	۳۰۰۰ عدد
✓ تعداد صفحه و قطع:	۱۹۲ صفحه - رقعی
✓ ناشر:	انتشارات کردستان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۰-۱۲۶-۱

ISBN: 978 - 964 - 980 - 126- 1

قیمت:

۵۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۷	مقدمه‌ی ترجمه‌ی عربی
۲۳	مقدمه‌ی مؤلف
۲۵	مقدمه
۳۵	نظریه‌ی رشد و صعود (نظریه‌ی تکامل)
۴۰	بنای اصلی چهارگانه‌ای که داروین‌یسم به آن‌ها استناد می‌کند
۴۱	۱. ادعای تکامل و تشابه موجود میان موجودات زنده
۴۷	۲. سازگاری و مسأله‌ی اعضای مستعمل و غیرمستعمل
۵۲	۳. تکامل و مرا حلّی که جنینی در رحم مادر طی می‌کند
۶۰	۴. فسیل‌ها
۶۲	فسیل یک پرنده
۶۴	سانه‌ی اسب دارای پنج چنگال (شم)
۶۸	کمال خیالی موجوداتی میان انسان و میمون
۶۹	ضوع جهش‌ها
۸۱	ای شجره‌نامه و شجره‌ی وجود
۸۳	غاب طبیعی

- ۹۰..... ماتریالیست‌ها و ادعای تصرفی بودن و پیدایش ناخودآگاه
- ۹۶..... آیا تصادف امکان دارد؟ و آیا می‌تواند وجود را تبیین کند؟
- ۱۰۶..... پیدایش خودبه‌خودی
- ۱۰۶..... آزمایش‌های میلر
- ۱۰۷..... تغذیه‌ی ذاتی و خارجی
- ۱۰۹..... قوانین وجود
- ۱۱۱..... نظام یافتنِ پروتئین‌ها و اسیدهای آمینه
- ۱۱۳..... تغذیه و رشد
- ۱۱۶..... یک مسأله‌ی مهم دیگر که داروینیست‌ها را به انحراف کشانده است
- ۱۱۹..... وجود زوجی: مذکر و مؤنث
- ۱۱۹..... سلول و کارایی‌های مختلف آن
- ۱۲۳..... گردش کوتاهی در دنیای بیرونی و در درون خود ما
- ۱۳۳..... آفرینش، در قرآن کریم و احادیث نبوی
- ۱۳۹..... حقیقت آفرینش در قرآن کریم
- ۱۴۹..... بعضی از آیات قرآنی در مورد آفرینش
- ۱۵۱..... آفرینش در احادیث شریف
- ۱۵۵..... آفرینش چنان که در کتاب مقدس آمده
- ۱۵۶..... خلاصه‌ی کلام

مقدمه‌ی ترجمه‌ی عربی

فلسفه، در ابتدای پیدایش و تحوّل خود، از هر چیزی کاوش و به همه چیز توجّه می‌کرد و علوم مختلف نیز جزو آن بودند، بدین معنی که علوم یکی عرصه‌هایی بود که در مرکز توجّه کامل فلسفه قرار داشت. می‌بینیم که ارسطو - در کنار توجّه‌اش به استحکام بخشیدن به قواعد منطق - به همه‌ی علوم شناخته‌شده‌ی عصر خود، از ریاضیات تا زیست‌شناسی، اهتمام ورزید و همین طور می‌بینیم که افلاطون، استاد ارسطو، بر ورودی ربه‌اش می‌نویسد: «هرکس که ریاضیات نمی‌داند وارد این جا نشود».

زمانی که دایره‌ی علوم بسیار وسیع‌تر و دانش دارای شاخه‌های متعدد است، دیگر چنین چیزی ممکن نبود و دیگر کسی قادر نبود که در کنار اختن به فلسفه بر همه‌ی علوم احاطه یابد، بنابراین، عرصه‌ی علم به تدریج از میدان فلسفه جدا شد؛ بدین معنی که علوم طبیعی و روان‌شناسی و فیزیات و ستاره‌شناسی بخش‌هایی از یک مبحث واحد یعنی فلسفه بودند. زمانی که کاملاً رشد کردند، همان طور که امروزه می‌بینیم تبدیل به علوم نقلی شدند^۱. همان گونه که ارسطو هم به فعالیت و تألیف در زمینه‌ی

مقدمة الفلسفة اليونانية، احمد امین و زکی نجیب محمود، ص ۶.

اخلاق، سیاست، منطق، بلاغت، ستاره‌شناسی و جانورشناسی می‌پرداخت و فلاسفه‌ی مسلمان، مثل فارابی و ابن‌سینا نیز بر همین شیوه‌ی دایرة‌المعارفی بودند و فعالیتشان به فلسفه و منطق محدود نشد بلکه به عرصه‌ی ریاضیات، ستاره‌شناسی، موسیقی، طب و زبان نیز گسترش یافت.

اما علوم و نظریه‌های علمی با وجود این که از قرن‌های پیش از فلسفه جدا بوده‌اند، با این حال - همان طور که گفتیم - مهم‌ترین عامل و دلیل برای همه‌ی مکاتب فلسفی و حتی عامل برای پیدایش چندین مکتب متعدد فلسفی بوده‌اند. مثلاً می‌بینیم قوانینی که نیوتن کشف کرد بر همه‌ی فلاسفه‌ی عصر خود و بر فلاسفه‌ی که قرن‌های پس از آن‌ها آمدند تأثیر گذاشت به طوری که تصویر جهان پس از کشف این قوانین شبیه ابزار بزرگی در یک هستی ساکن و بی‌پایان دارای سه بعد شد که طبق قوانین مشخص و معلومی در حرکت است و اصل "علت - معلول" کاملاً ریشه دوانید تا جایی که یکی از فلاسفه گفت: «همه‌ی اطلاعات را به من بده، من روند حرکت هستی را تا آخر آن برایت ثبت می‌کنم!».

پس از کشف "نظریه‌ی نسبیت" به دست "اینشتین" و "نظریه‌ی کمیت" توسط "ماکس بلانک" و "هایزنبرگ" و دیگر دانشمندان، آن مدارس فلسفی از بین رفت و مکاتب فلسفی دیگری بر مبنای نگرش جدید به هستی‌ای که دارای چهار بُعد است - و بُعد چهارم آن زمان می‌باشد - پدید آمد و مبنای گذشته در مورد "حتمیت" ^۱ تزلزل یافت و در نگرش به جهان، هم در مقیاس کوچک آن یعنی ذره و هم در مقیاس بزرگ آن یعنی کاینات تغییر به وجود آمد؛ یعنی چنان شد که علم، فلسفه را رهبری و جهت‌دهی می‌کرد، البته، این

کار جایی هیچ تعجبی هم ندارد، زیرا مادامی که فلسفه در این جهان و ماورای آن به دنبال حقایق بزرگ می‌گردد، طبیعی هم هست که از نظریه‌های علمی‌ایی که در افزایش شناخت ما نسبت به این جهان و قوانین رایج در آن سهمیم هستند نیز متأثر باشد. فلسفه گاهی هم، در هنگام تشریح هستی در برتو این قوانین، در تفسیر برخی از این قوانین دچار اشتباه می‌شود، ولی با این وجود - علوم هم چنان نخستین عامل مؤثر در ترسیم گرایش‌های مختلف مکاتب فلسفی باقی می‌مانند، زیرا هیچ یک از این مکاتب نمی‌توانند داده‌های علمی را نادیده بگیرند.

توجه فراوان از جنبه‌ی فکری و فلسفی به نظریه‌ها و قوانین علمی نیز از اهمیت جانشی می‌شود؛ به علاوه اهمیت این نظریه‌ها و قوانین علمی در پیشرفت تکنولوژیکی که در افزایش رفاه و پیشرفت انسان در عرصه‌ی تمدن مشارکت و نقش دارد.

اهمیت "نظریه‌ی تکامل داروین" نیز از همین جا می‌آید؛ چراکه این نظریه تأثیر عمیقی در تمامی زمینه‌های فکری انسان گذاشت: در فلسفه، در جامعه‌شناسی، در روان‌شناسی و در سیاست. "کارل مارکس" درباره‌ی این نظریه می‌گوید: «این نظریه، اجرای فلسفه‌ی ما درباره‌ی جنگ طبقات است در طبیعت»، و این سخن به ایده‌ی "انتخاب طبیعی" در نظریه‌ی داروین اشاره دارد. بنابراین، تأثیر این نظریه بر بسیاری از مکاتب فلسفی آشکار است؛ چنان‌که پس از انتشار و رواج این نظریه، تعداد زیادی از فلاسفه شروع به استخراج آن از چارچوب اصلی‌اش یعنی زیست‌شناسی کردند تا آن را در سطح هستی اجرا و تطبیق نمایند؛ و، به همین دلیل، بعد از ظهور نظریه‌ی تکامل و گسترش آن، تعبیر فلسفی جدیدی می‌بینیم، مثل "نظریه‌ی تکامل

ناخودآگاه^{۱۱} از فیلسوف انگلیسی "لویی مورگان" و "نظریه‌ی تکامل خلّاق" از فیلسوف فرانسوی "هنری برگسون". همین وضعیّت را در فیلسوف استرالیایی، "ساموئل الکساندر"، هم می‌بینیم و این بدان معنی است که در سطح هستی تکاملی وجود دارد و ماده در آغاز کار دارای شکل بسیطی بوده و سپس به ماده‌ای تحوّل یافته که از ویژگی‌های مشخصی مثل رنگ و بو برخوردار بوده و پس از آن حیات و بعد هم عقل پدید آمده است و خداوند نمایانگر مرحله‌ی نهایی عقل می‌باشد، یعنی خداوند متعال چپتری نیست جز نتیجه‌ی این تحولی که از ازل در این هستی شروع شده، هستی‌ای که زمان‌های قبل آن را از لحاظ مکانی و زمانی بی‌نهایت به شمار آورده بودند؛ این، دیدگاه فلاسفه‌ی معتقد به وجود خداوند بود، اما فیلسوفان منکر وجود خدا و ملحد معتقد به تصادفی بودن هستی هستند، یعنی ماده، در همان حال که در دوره‌ها و مراحل و حالات مختلفی جریخیده و دگرگونی یافته، این نظام شگفت‌انگیز و دیدنی را در جهان و حیات پدید آورده است.

همین طور، بسیاری از نظریه‌های سیاسی، مثل نازیسم و فاشیسم، به نظریه‌ی تکامل استناد نموده، آن را به عنوان سندی علمی برای ایدئولوژی‌های دور از انسانیت خود به کار بُردند؛ بنابراین، حالا که زندگی عرصه‌ی پیکاری است که قدرتمندان در آن باقی می‌مانند و ضعیفان از صحنه‌ی نمایش آن محو می‌شوند، پس عناصر قدرتمند - مثل عنصر ژرمنی در نازیسم و انسان سفید در میان نژادپرستان سفیدپوست - حق دارند که اراده‌ی خویش را بر عناصر دیگر دیکته کنند و هر بلایی را که می‌خواهند تا حدّ نابودکردنشان بر سر آنان بیاورند.

هم چنین، این نظریه پدید‌ه‌ی بی‌بندوباری اخلاقی یا آن چه را که "انقلاب جنسی" نامیده شد هم به دنبال داشت. انقلابی که دنیای غرب و بسیاری از کشورهای جهان را دربر گرفته و به ویرانی کشانده است؛ زیرا انسان مادامی که زاده‌ی حیوانات است، دیگر هیچ کاری و مسؤولیتی جز پیروی از بریزه‌های خویش و سرکوب نکردن آن‌ها ندارد و اخلاق و وجدان هم تنها تیه‌های دروغینی هستند که جامعه ساخته است و شایسته‌ی توجه و اهمیت نیستند.

در واقع، قرن نوزدهم میلادی شاهد سه نظریه بود که تأثیری بسیار مهم و نفی بر حیات بشریت گذاشتند و عبارتند از: نظریه‌ی مارکسیسم و نظریه‌ی رابینز در مورد تکامل و نظریه‌ی فروید در زمینه‌ی تحلیل روانی؛ و شاید نظریه‌ی داروین خطرناک‌ترین این نظریه‌ها باشد، زیرا این نظریه کوشید که "حیوان بودن انسان" استدلال کند و بدیهی است هنگامی که اثبات این نفی حیوانی در انسان انجام می‌پذیرد و آن اندیشه بر او چیره می‌شود، دیگر رول نظریه‌ی مارکسیسم که معتقد است تنها مشغله و نگرانی انسان همانا زهای مادی او و آن چیزی است که شکمش را سیر کند و نیز، پذیرش نظریه‌ی فروید که همه‌ی تلاش‌های انسان و اهداف او را به غریزه‌ی جنسی بوط کرده است، آسان خواهد بود.

پدید‌ه‌ی دیگری هم وجود دارد که توجه را به موضوع نظریه‌ی تکامل می‌کند زیرا این نظریه از قالب خود به عنوان یک نظریه‌ی علمی که نشان صواب و خطا دارد خارج شده، چون تبدیل به "ایدئولوژی‌ای" شده که مدارانش از آن دفاع می‌کنند و حتی در انجام یک سلسله اعمال شرم‌آور و تقلب از جنبه‌ی علمی و اخلاقی هم تردید به خود راه نمی‌دهند و این

چیزی است که ما آن را در دیگر نظریه‌های علمی نمی‌بینیم و هیچ دانشمندی در زمینه‌ی فیزیک یا شیمی یا هیچ یک از علوم دیگر نمی‌بینیم که به منظور اثبات نظریه‌ی خود یا اثبات قانونی که کشف نموده اقدام به جعل و تقلب نماید چون هدف علم دستیابی به حقیقت است و ما می‌بینیم که این عملیات جعل و تقلب تنها منحصر به موضوع تکامل است.

اولین اقدام از این اعمال جعل و تقلب را دانشمند آلمانی "ارنست هگل" (۱۸۲۴-۱۹۱۹) که از طرفداران نظریه‌ی تکامل بود انجام داد. او زمانی که دید تصاویر جنین‌ها به صورت کامل با این نظریه مطابقت ندارد، اقدام به انجام رُتوش و حذف‌هایی در تصویر جنین‌های بشری نمود تا با نظریه‌ی "رهايي" ^۱ - که یکی از نظریه‌های قبلی‌ای است که به عنوان دلیلی بر نظریه‌ی تکامل ارائه شد ولی سپس دانشمندان بعد از اثبات خطا بودنش از آن دست کشیدند - مطابقت کند. اما یکی از دانشمندان این اقدام جعل و تقلب را کشف و آن را در یکی از نشریات اعلام نمود و در آن، ارنست هگل را، که بعد از مدتی سکوت و تردید دیگر چاره‌ای جز اعتراف به جرم علمی و اخلاقی‌اش نداشت، به چالش کشید و ارنست هگل در مقاله‌ای که در تاریخ ۱۴/۱۲/۱۹۰۸ م. نوشت اعتراف کرد و در آن مقاله گفت: «چیزی که او را تسکین می‌دهد این است که او تنها کسی نیست که برای اثبات صحت نظریه‌ی تکامل اقدام به جعل و تقلب نموده است بلکه صدها نفر از دانشمندان و فلاسفه در تصاویری که ریشه‌ی موجودات زنده را شرح می‌دهد و در تصاویر و بافت‌شناسی و جنین‌شناسی برای مطابقت این تصویر با نظریه‌ی تکامل، اقدام به انجام این گونه عملیات جعل و تقلب کرده‌اند».

بنابراین، صدها اقدامِ جعل و تقلّب - و نه تنها یک یا چند اقدامِ این چنین - وجود دارد که در زیست‌شناسی و بافت‌شناسی و جنین‌شناسی صورت گرفته که دانشمندانِ طرفدار نظریه‌ی تکامل به آن دست زده‌اند و، بر این اساس، بر مبنای چنین اقداماتِ جعل و تقلّبی است که نظریه‌ی تکامل پا گرفته و انتشار یافته و عملیاتِ شستشوی مغزیِ گروه‌های مردم در این موضوع هم با همین اقدامات صورت گرفته، چنان که طوری شده اگر کسی به آن نظریه باور نداشته باشد مرتجع و نادان است!

یک اقدامِ جعل و تقلّب مشهورِ دیگر هم هست که در انگلستان روی داد. آن هم عملیاتِ جعل "انسانِ پیلِت داون"^۱ بود که در سال ۱۹۱۲م شروع شد. آن‌ها جمجمه‌ای از ترکیبِ کاسه‌ی سر یک انسان و آرواره‌ی یک میمون و رانگوتان با پیوند دادنِ چند دندانِ انسانی به آرواره ساختند و این جمجمه‌ی ساختگی را به عنوان این عرضه کردند که همان حلقه‌ی گمشده‌ی بین میمون و انسان است و این اقدامِ جعل و تقلّب دانشمندانِ بزرگ بیولوژی و دندان‌پزشکانی را که نزدیک به چهل سال آن جمجمه‌ی ساختگی را معاینه و رسی نموده بودند فریب داد و درباره‌ی آن صدها و هزاران کتاب تألیف و ساله‌های دکترای بسیاری ارائه و نزدیک به نیم میلیون مقاله نوشته شد. در سال ۱۹۴۹، "کنت اُکلی" با انجام آزمایش فلوراین روی این جمجمه نشان داد که جمجمه، برخلاف آنچه که ادّعا می‌شود دارای پانصد هزار سال قدمت است، جمجمه‌ای قدیمی نیست و سپس هم، همان "کنت اُکلی" و "سر ولف ملی کروس کلاک" از "دانشگاه آکسفورد" آزمایش‌هایی با دقّت بیشتر انجام دادند و در آن اشعه‌ی ایکس را به کار گرفتند که معلوم شد این جمجمه

کاملاً دروغین و ساختگی می‌باشد و در گزارشی هم که در سال ۱۹۵۳ انتشار یافت، آمد که: «انسان پیلت‌داون تنها از یک قضیه‌ی جعل و تقلب و فریبندگی سرچشمه گرفته است که با مهارت کامل به دست افرادی حرفه‌ای انجام گرفته، که مجموعه‌ی آن، متعلق به یک انسان معاصر و استخوان آرواره‌اش از آن یک میمون اورانگوتان ده ساله بوده و دندان‌های آن، دندان انسانی است که به شکل مصنوعی کاشته شده و بر استخوان‌های فک سوار شده است. هم‌چنین، استخوان‌ها با محلول دکرومایت پتاسیم آمیخته شده تا لکه‌هایی را برای ظاهر سازی و دادن شکل تاریخی و قدیمی به آن، در آن به وجود آورد».

ماجرای "انسان نبراسکا" نیز وجود دارد که در آن دندان‌ی را پیدا کردند تا اعلام کنند که صاحب این دندان همان حلقه‌ی گمشده‌ای است که دنبال آن می‌گردند. آن‌ها تصویرهایی خیالی از این انسان، و بلکه حتی از زندگی خانوادگی‌ش نیز منتشر کردند و دانشمندان تکامل دندان را به عنوان دلیلی در دادگاه "اسکوپز"^۱ در سال ۱۹۲۵ م. ارائه نمودند و زمانی هم که طرف مقابل^۲

۱. محاکمه‌ی "اسکوپز" در شهر "دایتون" در ایالت "تنسی آمریکا" در تابستان سال ۱۹۲۵ م برگزار شد و سر و صدای زیادی به راه انداخت به طوری که تعداد حاضران در دادگاه بیش از بیست هزار شرکت کننده بود. خلاصه‌ی ماجرا از این قرار بود که حکومت ایالت تنسی کیفرخواستی علیه استادی که "جان اسکوپز" خوانده می‌شد اقامه کرد که با صحت باب اول کتاب مقدس در سفر تکوین درباره‌ی خلقت انسان مخالفت کرده و نظریه‌ی تکامل داروین را به عنوان تفسیر جایگزینی برای قضیه‌ی آفرینش ارائه نموده بود.

۲. طرف مقابل عبارت بودند از: استاد "کونکلن" استاد بیولوژی در دانشگاه "برنستون" و دکتر "اوسیرن" رئیس امنای موزه تاریخ طبیعی نیویورک و دکتر "دفنبرت" مدیر مرکز رشد در کالج کارینگ و واشنگتن، بودند.

اعتراض نمود، به جهل او خندیدند! و هرچند که دادگاه حکم به محکومیت آقای "اسکوپز" داد، اما جنجالی که طرفداران نظریه‌ی تکامل در نشریات و در محافل علمی به راه انداختند، همدردی زیادی برای متهم و خشمی بسیار نسبت به دادگاه به دنبال آورد.

در این دادگاه، دانشمندان تکامل این دندان را به عنوان دلیلی که صحت نظریه‌ی تکامل را نقض نمی‌کند، ارائه نمودند؛ زیرا آنان از این یک دندان، انسانی پدید آورده بودند که او را "انسان نبراسکا" نامیده و اسم لاتینی برطینی را هم بر آن اطلاق کرده بودند تا صبغه‌ای علمی به آن بدهند؛ اما بعداً معلوم شد که این دندان نه به هیچ انسانی تعلق دارد و نه به هیچ میمونی، بلکه دندان یک خوک وحشی است!... آری یک خوک!

با این حال، اکنون، در مورد میزان مبالغه‌های موجود در تفسیرهای دانشمندان از داده‌های علمی یا فسیل‌هایی که به آن دست می‌یابند و نیز میزان انحراف آن‌ها از روش علمی‌ای که باید از مبنای "عینیت" در تفسیر داده‌ها و پدیده‌های علمی و طبیعی آغاز شود، تأمل کنید! در حالی که این دانشمندان از یک پیش‌فرض ذهنی یعنی این‌که نظریه‌ی تکامل درست می‌باشد، شروع می‌کنند و، بنابراین، این پدیده‌ها و داده‌های علمی را برای هماهنگ بودن با پیش‌فرضی که به آن معتقد هستند، پنهان می‌کنند و نادیده می‌گیرند - و همان طور که دیدیم - حتی از اقدام به جعل و تقلب و اعمال دست‌آخلقی و علمی در این راه هم تردید به خود راه نمی‌دهند.

نمونه‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که از ترس طولانی شدن دم به آن نمی‌پردازیم.

بنابراین، آیا ما حق نداریم که به همه‌ی تفسیرات ارائه شده از طرف دانشمندان تکامل و تمامی آنچه که آنان دلایلی برای این موضوع به شمار می‌آورند با دیدی تردیدآمیز بنگریم در حالی که آن‌ها تا این حد از عرصه‌ی علمی به دور هستند؟!

اما چرا نظریه‌ی تکامل تبدیل به یک ایدئولوژی شد؟

زیرا تنها نظریه‌ی علمی‌ای است که امکان آن را دارد که منجر به الحاد شود چون که ادعای تفسیر هستی و حیات بدون هیچ نیازی به خالق را دارد؛ زیرا چنانچه معلوم شود که هر کدام از انواع موجودات زنده به شکلی خاص خلق شده‌اند و در نتیجه‌ی تصادف‌های بی‌هدف پدید نیامده‌اند چرا که این امری غیرممکن است، و موجودات زنده از هم‌دیگر تکامل نیافته‌اند، دیگر هیچ مجالی در مقابل هدهی دانشمندان به جز ایمان به خداوند متعال باقی نمی‌ماند.

اگر بخواهیم به طور خلاصه به برخی از شواهدی که در مقابل نظریه‌ی تکامل قرار می‌گیرند اشاره کنیم، موارد زیر را ذکر می‌کنیم:

۱. در واقع، هر نظریه‌ی علمی‌ای تلاش می‌کند تا همه یا بیشتر پدیده‌های مربوط به خود را تفسیر کند؛ مثلاً، هنگامی که نظریه‌ای درباره‌ی جاذبه‌ی زمین وضع می‌شود، لازم است که این نظریه به تفسیر همه‌ی پدیده‌های مربوط به آن بپردازد و هم‌چنین، وقتی که نظریه‌ای درباره‌ی هیئت نور و ویژگی‌های آن ارائه می‌شود، باید این نظریه به تمامی مسائلی که به نور و ویژگی‌های آن مرتبط است، بپردازد و هروقت که یک پدیده از پدیده‌ها از نظریات وضع شده برای تفسیر آن خارج می‌شود، تلاش برای کشف نظریه‌ای دیگر که از نظریه‌ی قبل فراگیرتر باشد صورت می‌گیرد.

و اگر از این زاویه به نظریه‌ی تکامل نگاه کنیم، می‌بینیم که نظریه‌ی واقعاً ناقص در این زمینه می‌باشد که در ذیل، بعضی از موضوعاتی را که این نظریه هیچ تفسیری از آن‌ها ارائه نکرده است، به ترتیب ذکر می‌کنیم:

الف. اصل حشرات: این نظریه هیچ تفسیری از اصل حشرات ارائه نمی‌کند با وجود این که حشرات ۸۰٪ همه‌ی حیوانات را تشکیل می‌دهند.

ب. اصل و تکاملِ چونندگان، با وجود آن که تعدادشان چشم‌گیر و از دیگر انواع پستانداران بیشتر است، ناشناخته است.

ج. اصل تمام انواع پرواز کاملاً ناشناخته است. چرا که - همان طور که معلوم است - چهار نوع حیوان پرنده وجود دارد:

۱. حشرات؛

۲. پرندگان؛

۳. بعضی از پستانداران (مثل خفاش)؛

۴. بعضی از خزندگان پرنده (منقرض شده‌اند).

نظریه‌ی تکامل هیچ جوابی به این سؤال نمی‌دهد که پرواز کردن چگونه در این حیوانات به وجود آمد؟

بنابراین، در مورد نظریه‌ای که هیچ تفسیری از ۹۰٪ پدیده‌هایی که مفروض است که به آن‌ها بپردازد، ندارد و نمی‌تواند که بر آن احاطه یابد، چه بگویم؟ و مادامی که این نسبت زیاد از پدیده‌ها در آن ناشناخته و تفسیر نشده مانده، چگونه می‌توان آن را نظریه‌ای درست به حساب آورد؟! و یا نظریه‌ی علمی دیگری غیر از این نظریه وجود دارد که ناتوانی خود را از تفسیر ۹۰٪ از پدیده‌هایی که آماده‌ی تفسیر آن‌هاست، نشان دهد؟ و آیا

مکان دارد که مجامع علمی چنین نظریه‌ای را بپذیرند؟!

۲. کیفیت پیدایش سلول زنده‌ی آغازین (پروتوپلاسم) ناشناخته است و بیان تصادفی بودن این پیدایش هم جوابی علمی نیست بلکه پاسخی است که در تعارض با علم می‌باشد، زیرا هر اندازه که معلومات ما درباره‌ی پروتوپلاسم و میزان پیچیدگی آن بیشتر شود، بیشتر و بیشتر از محال بودن پیدایش تصادفی آن مطمئن خواهیم شد و کافی است که بدانیم که مولکول‌های D.N.A (دی. ان. آی) موجود در انسان دربردارنده‌ی اطلاعاتی است که اگر بخواهیم آن را روی کاغذ ثبت کنیم، تقریباً به ۹۰۰ هزار صفحه نیاز داریم که ۲۲ برابر اطلاعات موجود در دایرةالمعارف بریتانیا است. در این صورت، چگونه ممکن است که سلول به صورت تصادفی به وجود آمده باشد در حالی که از طریق اجرای قوانین احتمالات ریاضی دانسته شده که غیرممکن است که به صورت تصادفی و در طی چند برابر عمر هستی حتی یک عنصر از پروتئین هم به وجود آید؟! با این وصف، چگونه ممکن است که یک پروتوپلاسم تصادفی پدید آمده باشد؟!

۳. این نظریه ادعا می‌کند که موجودات زنده از یک موجود تک‌سلولی به موجوداتی دارای سلول‌های متعدد تحول یافته‌اند و سپس دارای انواع و شاخه‌های متعدد در مسیر تکامل شده‌اند تا آن که موجودات زنده‌ی کنونی، که تعداد آن‌ها به چند میلیون می‌رسد، به وجود آمده است. بنابراین، طبق این نظریه، ناگزیر باید بین هردو نوع از این انواع ده‌ها حلقه‌ی میانی یا حلقه‌ی انتقالی وجود داشته باشد، یعنی باید تعداد حلقه‌های میانی ده‌ها مرتبه بیشتر از تعداد موجودات زنده‌ی کنونی باشد، بدین معنی که تعداد موجودات زنده‌ی حلقه‌های میانی باید به ده‌ها و صدها میلیون برسد، اما تاکنون هیچ حلقه‌ی میانی به دست نیامده است و ادعای این هم که پرنده‌ی "ارکیوتاتریکس"

حلقه‌ی میانی خزندگان و پرندگان را تشکیل می‌دهد درست نیست، زیرا پرفسور "جان ارستروم" از دانشگاه "یالا" فسیل پرنده‌ای را که در همان عصری می‌زیسته که ارکیوتاتریکس می‌زیسته، یعنی عصر ژوراسیک، پیدا کرد و مقاله‌ی مفصلی نیز درباره‌ی این پرنده در مجله‌ی علمی "پزشکان" (شماره‌ی ۱۱۲، ۴۴ سپتامبر ۱۹۹۷) نوشت. به همین دلیل، امکان ندارد که پرنده‌ی "ارکیوتاتریکس" جدّ و گذشته‌ی پرندگان باشد در حالی که در همان عصر پرندگانی واقعی وجود داشتند که با او می‌زیستند.

همین طور، دانشمندان تکامل جمجمه‌هایی متعلّق به میمون‌هایی که در گذشته می‌زیسته‌اند و بعد انقراض یافته‌اند به عنوان حلقه‌ی گمشده‌ی میان انسان و حیوان ارائه کردند که همه‌ی این جمجمه‌ها هم در معرض شک و مباحثه، حتی در میان خود دانشمندان تکامل، قرار دارد و اگر نظریه‌ی تکامل درست بود، می‌بایست که ما صدها هزار فسیل موجودات زنده پیدا می‌کردیم که حلقه‌ی انتقالی میانی انواع موجودات را شکل می‌دادند. چرا که در صد و پنجاه سال اخیر، صدها هزار و - بلکه میلیون‌ها - فسیل پیدا شده و موزه‌های طبیعی از آن‌ها پر شده است.

این شکست فراگیر در دست‌یابی به این فسیل‌ها - چون این‌ها اصلاً وجود نداشته‌اند - مسأله‌ای بود که بعضی از دانشمندان تکامل را به جستجو به دنبال راه فراری از این معضل بزرگ که نظریه‌ی تکامل را تهدید به نابودی می‌کند، داشت، از این رو، این دانشمندان به وضع و ارائه‌ی نظریاتی اقدام کردند (از جمله‌ی: "ریچارد گلد اسمیت (Richard Gold Shmidt)"، واضع نظریه‌ی "Hope Full Monsters" و نظریه‌ی "Punctuated Equilibrium"، و نیز، استفان جی گلد (Stephen Jay Gold)" و "نیلز الدنچ (Niles Eldredge)"؛

و خلاصه‌ی این نظریات اخیر آن است که تکامل به صورت ناگهانی و بدون مرحله‌ی انتقالی حاصل شده است؛ مثلاً، چنین اتفاق افتاده که خزنده‌ای تخمی گذاشته که از آن پرنده به وجود آمده است!) و نتوانستند که برای این فرضیه‌ی دور از هر معیار علمی هیچ دلیلی ارائه کنند که دارای وزن و اعتباری باشد و بدین ترتیب، نظریه‌ی تکامل وارد یک مسیر بن‌بست شد.

۴- در سال‌های اخیر، مشاجره‌ی شدیدی میان طرفداران تکامل و طرفداران آفرینش درباره‌ی یک قانون فیزیکی درگرفته که قایلان به آفرینش معتقدند نظریه‌ی تکامل را از پایه نقض می‌کند؛ این قانون، قانون دوم "ترمودینامیک" است.

این قانون اشاره دارد به آن که هستی از زمان خلقت خود به سمت فروپاشی و تنزل و مرگ حرارتی حرکت می‌کند، از این رو، ستارگان انرژی گرمایشی و نوری و تابشی‌ای می‌فرستند و سوخت آن‌ها روبه پایان است و ما می‌بینیم که هر شیئی که به حال خود رها می‌شود از هم می‌پاشد و خراب می‌شود و مثلاً اگر یک قطعه گوشت یا میوه‌ای را به حال خود بگذاریم، می‌بینیم که بعد از مدتی فاسد می‌شود و اگر که خانه یا ماشینی را بدون توجه و رسیدگی رها کنیم، فرسودگی زودتر به سراغ آن خواهد آمد؛ بدین معنی که هیچ شیئی پیدا نمی‌شود که اگر آن را به حال خود رها کنی و با کار و اراده‌ی خود در بهبود وضعیت آن دخالت نکنی، تکامل پیدا کند یا وضعیت آن بهبود یابد (مثلاً می‌توان که اقدام به بنیان گذاشتن یک ساختمان یا ساختن یک ابزاری کرد ولی این اعمال و عملیات در این‌جا اعمال و عملیاتی است مطلوب و مورد نظر که علم و اراده‌ی انسان در آن دخالت دارد نه یک اعمال و عملیات اتفاقی و ناخودآگاه). یعنی زمان عامل ویرانی است نه عامل

ساختن، زیرا اشیاء اگر که به حال خود رها شوند، به زوال و نابودی و فروپاشی رو می‌نهند و نه تکامل می‌یابند و نه پیچیدگی و نه درجه‌ی نظام‌یافتگی آن اشیا افزایش پیدا می‌کند. بنابراین، در این چنین جهانی و در سایه‌ی چنین قانون فیزیکی‌ای، امکان ندارد که تکاملی خودبه‌خودی و ناخودآگاه با تکیه بر اتفاق و تصادف وجود داشته باشد، زیرا این هستی روبه زوال دارد نه تکامل.

به هر حال، ما نمی‌توانیم که در این نوشته‌ی کوتاه و مقدماتی به تمام جوانب و ابعاد نظریه‌ی تکامل پردازیم زیرا این کار نیاز به چندین جلد کتاب دارد ولی می‌گوییم که حقیقت آن است که ما بسیار خرسند و خوش‌وقت شدیم وقتی که دیدیم یک دانشمند ترک^۱ با شرح و تفصیل و پاسخ به نظریه‌ی تکامل می‌پردازد و این یک نکته‌ی مثبت است که ما آن را در بیشتر فقها و علمای مسلمانان که مطالعاتشان را به فقه و تفسیر و حدیث منحصر کرده‌اند و به ندرت به نظریه‌های علمی می‌پردازند نمی‌بینیم با وجود آن‌که این نظریه‌ها تأثیر زیادی در اندیشه و فلسفه و در تمامی زمینه‌های حیات فرد و جامعه دارند و هر اندازه که افق دید دانشمندان مسلمان و مطالعات آنان افزایش یابد و آنان دایره‌ی توجه خود را به همه‌ی زمینه‌های زندگی و جامعه وسعت بخشند، تأثیرشان در اندیشه‌ی افراد و جامعه بیشتر می‌شود و از قدرت رضایت و متقاعدسازی بیشتری برخوردار خواهند شد.

مترجم (از ترکی به عربی)

اورخان محمدعلی

۱. بهتر بود مترجم از واژه‌ی "مسلمان" به جای واژه‌ی "ترک" استفاده کند.

www.ketab.ir

مقدمه‌ی مؤلف

محتویاتِ این کتابِ کوچک بر برخی مجالس شب‌نشینی و گفتگو تکیه دارد که با حضور تعداد محدودی از دوستان و در اواخر دهه‌ی شصت صورت گرفت؛ اما عرض‌ی این موضوعات به شکل سخنرانی برای مردم در دهه‌ی هفتاد انجام یافت.

معلومات و اسناد و منابع مربوط به این موضوع در آن زمان اندک بود و تقریباً وجود نداشت و اگر قصور شخصی مرا نیز به آن اضافه کنید، مشخصاتِ این کتاب معلوم می‌شود.

من در نظر داشتم که این کتاب کوچک، در این روزگار - که در آن کتاب‌های ارزشمند متعددی در مورد این موضوع انتشار یافته‌اند - به دلیل کافی نبودن و نقصِ آن و این که تنها به خاطر پاسخ‌گویی به نیازی ضروری در گذشته نوشته شده بود، منتشر نگردد؛ ولی هنگامی که همراهانم در کار اندیشه دعوت - که نظراتِ آنان را محترم می‌دارم - پس از اصلاح و تنظیم و تصحیحِ این کتاب که عبارت بود از سخنرانی‌های قبلی من، آن را پیش روی من نهادند، من چاره‌ای جز پیروی از نظر آن‌ها و قبول چاپ آن نیافتم. این تمام ماجرای این کتاب است.

محمد فتح‌الله گولن

مقدمه

هستی و حیات و جهان موجودات زنده و به ویژه انسان - که در این جهان از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است - دارای زمینه‌های متعددی هستند که این زمینه‌ها بنیادهایی برای چند علم مختلف تشکیل می‌دهند که در این موضوع، حتی اگر هم تنها به انسان بپردازیم، شاهد پیدایش علوم بسیاری مثل مورفولوژی^۱، فیزیولوژی^۲، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، پزشکی، علوم تربیتی و علوم متعدد دیگری هستیم. هر یک از این علوم، یک تخصص مستقل بوده، دارای متخصصانی است که وقت خود را صرف آن می‌کنند؛ اما نه هستی و نه انسان و نه موجودات زنده، به طور کلی، متخصصانی ندارند و، به همین دلیل هم، با این علوم حلّ مشکلات مربوط به وجود و انسان و یا ابراز یک نظر نهایی و ختم کلام در این مشکلات امکان ندارد و به همین علّت، نیاز شدیدی هست به مراکز تکمیل‌کننده‌ای که بتواند معلومات و افکاری برای شناخت انسان تدوین نماید و نیز، تکنولوژی و نظریه‌ها و اندیشه‌هایی

۱. مورفولوژی Morphology: ریخت‌شناسی؛ شاخه‌ای از زیست‌شناسی که در مورد شکلی حیوانات و گیاهان و ساختار آن‌ها تحقیق و بحث می‌کند - مترجم عربی.
۲. فیزیولوژی Physiology: علمی است که به بررسی وظایف اعضای بدن می‌پردازد - مترجم عربی.

ایجاد کند که مخاطب آن درک جمعی بشر بوده و در سطح این عصر باشد و بتواند همه‌ی امور عصر را دربر بگیرد و افق‌ها را در پیش روی آن بگشاید و من امید دارم که در سال‌های آینده کتاب‌های بسیاری در این زمینه نوشته خواهد شد و افکار جایگزین متعددی در این خصوص ابراز خواهد گردید همان طور که مراکز علمی گوناگونی هم برای تقویت و پررنگ نمودن این دیدگاه در آن مشارکت خواهند کرد و در آن هنگام است که تعدادی از متفکران و دانشمندان بهره‌مند از اول به بازنوشتن داستان هستی می‌پردازند و از نو همه‌ی اشیاء و موجودات زنده - و به ویژه - انسان را کشف خواهند نمود تا درباره‌ی میزان گستردگی دنیای انسان حقایق را در مقابل دیدگان قرار دهند و به شکلی واضح موضوعاتی را که قواعد علم و اساس آن را تشکیل می‌دهد، توضیح دهند.

علاوه بر این، امروزه می‌توانیم ادعا کنیم که آزمایشگاه‌های جدید با دقت بی‌سابقه‌ای به بررسی موجودات زنده می‌پردازند تا جایی که ماده و مولکول و سلول به اندازه‌ی بزرگی معلوم هستند و سیالات و تمام اجزای سلول، حتی کوچک‌ترین و ریزترین آن‌ها، به برکت وجود اشعه‌ی ایکس در معرض دیدگان قرار دارد. هم‌چنین، بعضی از آزمایشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی، به پرتوافکنی، نه صرفاً بر ترکیب مادّی ذره‌های پروتون، بلکه بر طبیعت پیوندهایی که این ذره‌های بزرگ را به هم مرتبط می‌سازد و نیز بر طبیعت عملکرد آنزیم‌هایی که این ذره‌ها و تأثیر آن‌ها را تجزیه و ترکیب می‌کنند و نیز بر قوانین جاری در میان سلول‌ها و روابطی که بافت‌هایی را که این سلول‌ها به همراه اعضاء داخلی تشکیل می‌دهند به هم مرتبط می‌سازد و طبیعت سیالات در جسم مانند خون و صفرا و رابطه‌ی میان آن‌ها و

محیطشان و هم‌چنین، تأثیر مواد شیمیایی بر جسم و احساس، اقدام نموده‌اند و تمامی این موارد، هرچند به صورت نسبی، معلوم شده‌اند.

ولی با وجود این پیشرفت در عرصه‌ی علم که شایسته‌ی هر نوع تقدیری هلم می‌باشد، نمی‌توان گفت که در ترکیه (و بسیاری از کشورهای اسلامی دیگر) از دورهی اصلاحات تا به حال چنین پیشرفتی در عرصه‌ی علم یا در هر زمینه‌ی دیگری در مراکز علمی صورت گرفته است و ما، به جای پژوهش علمی، شاهد تقلیدی کورکورانه هستیم و به جای ژرف‌کاوی علمی، می‌بینیم که ما در دوره‌ای از شعارهای بلند و کم‌بها قرار داریم که جای علم را گرفته است. شکی نیست که نسل‌های آینده از این عصر ما با تأسف یاد خواهند کرد به این دلیل که هستی در این عصر به گونه‌ای معرفی شد که گویی عبارت است از محیطی پُرهرج و مرج و گریبی که اشیاء بازیچه‌ای در دستان کور حوادث غیرمنتظره هستند که آن را به راست و چپ حرکت می‌دهد و انگار که موجودات زنده لقمه‌ی ساده و گوارایی در میان دندان‌های وحشی "انتخاب طبیعی" هستند. انسان هم از منزلت خود سقوط کرده و در جایگاه یک تماشاگرِ بدبخت که بیننده‌ی میدان مسابقه‌ی مرگ است قرار گرفته و به وی حکم شده است تا آنچه را در مقابلش جریان دارد ببیند و بشنود و زندگی کند؛ در حالی که اگر از زاویه‌ی دیگری نگریسته شود، می‌توان حقیقت وجود یک هماهنگی و همکاری در هر جزء از اجزای هستی و وجود یک نظام و هم‌آوایی دقیق را در آن مشاهده نمود و معلوم خواهد شد که هر چیزی برای هدفی معین و مقصدی مشخص برنامه‌ریزی شده و هر چیزی مانند یک کتاب مرتب است و مثل یک نمایشگاهِ جذاب و کامل است که عقل‌ها را حیرت زده می‌کند.

ما این‌جا در صددِ محاکمه‌ی نگرش اشتباه کنونی و یا تحقیق در مورد عوامل آن نیستیم، ولی تأکید بر اموری چند مفید می‌باشد؛ اولاً، این‌که مرکزیت علمی ما، در یک دوره‌ی مشخص، به سمت مرکزیتی از بی‌نظمی کشیده و به محورِ معینی ارتباط داده شد به طوری که بسیاری از مراکز پژوهش‌های علمی و آزمایشگاه‌ها دائماً به دنبال پرسشی هستند: "چه‌طور؟" و دانشمندان به سؤالاتی مثل: "چرا؟" توجه نکردند و سیستم آموزشی نسل‌هایی را پرورش داد که تنها به فکر پاسخ به پرسش "چه‌طور؟" هستند و در فکر جواب دادن به "چرا؟" یا "چه کسی؟" نیستند و، به همین دلیل هم، در طول این دهه‌ها در میان این نسل‌ها هیچ متفکر یا دانشمندی در سطح جهانی ظهور نیافت.

آری!... ما چند دانشمند پرورش داده‌ایم که بتوانند اشتباهات دانشمندان غربی را شناسایی کنند؟! مثلاً چند نفر از آن‌ها این شجاعت را در خود یافته که اشتباهات نظریه‌ی داروین و نقص‌ها و جوانب معیوب آن را توضیح دهد در حالی که این هم نظریه‌ای مثل دیگر نظریه‌هاست و می‌توان درباره‌ی آن مناقشه و بحث نمود؟! و چند نفر از آنان توانسته‌اند که این اندیشه را که انسان اشرف مخلوقات است زنده و تجدید کنند؟!... نوسازی این تفکر و کامل کردن آن؛ مثلاً، اشاره به این‌که انسان، علاوه بر آن‌که دارای دستگاه‌های مادی‌ای مثل چشم، مخ، بینی، گوش، دستگاه گردش خون و دستگاه تخلیه‌ی فاقدار و مدفوع است، از قدرتِ شنوایی و بینایی و احساس و وسایل ارتباطی مختلفی با هستی هم برخوردار است و به شناخت آنچه در ورای این جهان قرار دارد اشتیاق دارد... چه کسی به این موضوع اشاره کرد و توانست که انسان را در چارچوب واقعی خود قرار دهد؟! علاوه بر عدم تحقق این مسأله، علم مانند

بتی در مقابل دین قرار داده شد و در قربانگاهِ نگرشِ ایدئولوژیکِ قربانی شد و لذا، قادر نبود که از قالبِ محدودِ فلسفه‌ی پوزیتیویسمِ قرن نوزدهم خارج شود. آن چه باعث تأسف و حسرت است، این است که در نتیجه‌ی همه‌ی این مباحث، دانش زیست‌شناسی (بیولوژی) بر پایه‌ی نظریاتی خیالی بنا شده که بر آن استدلال و برهانی ارائه نشده است و بدون شک نظریه‌ی تکامل در رأس این نظریه‌های خیالی قرار دارد. درست است که پرداختن به نظریه‌ی تکامل و صحبت و نوشتن در آن کارِ شخصی مثل من که دارای زمینه‌های فعالیتِ متفاوتی می‌باشد نیست، اما تا آن زمان که متخصص ژنتیک و متخصص بیوشیمی و متخصص فسیل‌شناسی^۱ با دانشمند الهیات که از جنبه‌ی دینی به موضوع بپردازد، با هم جمع شوند و به عنوان افرادِ متخصص این موضوع را - موضوعی را که مدتی طولانی است که مناقشه در مورد آن در محافل علمی جریان دارد - در سطح جامعه و حتی - اگر نیاز باشد - در سطح جهان توضیح دهند تا حقیقت را کاملاً روشن سازند...؛ تا آن زمان فرامی‌رسد، من و افرادی مثل من هم حق داریم که به اسم حقیقت به این موضوع بپردازیم. در واقع، اکنون افراد بسیاری نه به اسم علم بلکه به اسم ایدئولوژی از این موضوع دفاع می‌کنند تا جایی که حتی محصل گفتگو در مورد این مسأله هم گناه و جرم محسوب می‌شود.

از طرف دیگر، اگر ما سؤال درباره‌ی وجود یا عدم وجود علمای دینی‌ای را که می‌توانند به این موضوع بپردازند و در مورد آن بحث کنند نیز کنار بگذاریم،

۱. پالئولوژی Paleontology: علم فسیل‌شناسی؛ این علم در مورد اشکال حیات موجودات زنده اعم از گیاهان و حیوانات در دوره‌های زمین‌شناسی گذشته پژوهش و بحث می‌کند. - مترجم عربی.

هنوز هم، تربیت و تعلیم دینی مان آرزویی را که افراد بسیاری تقریباً در طول یک قرن در دل داشته‌اند محقق نکرده و به سطحی که شایسته‌ی آن است نرسیده و تحقیق در علوم وضعی، یا حداقل، بررسی مبانی اساسی آن را شامل نشده است و این یک حقیقت تأسف برانگیز و غصه‌آور است که در پیش روی ما قرار دارد. بدین علت و در چنین شرایطی، بخش عمده‌ی مسایلی که من این جا به آن خواهم پرداخت گرچه که از عرصه‌ی فعالیت من خارج است اما من بررسی این مسأله را - که شبیه یک دیوار بلند مانعی در مقابل ایمان شده است - در حد توان خویش وظیفه‌ی خود می‌دانم با علم به این که من به خوبی میزان دشواری و عظمت حمل این مسؤولیت را می‌دانم و حقیقت آن است که چیزی که مرا به این کار واداشت - که از متخصصان این موضوع خواش می‌کنم که مرا ببخشند - تنها برانگیختن همت و اراده‌ی متخصصان بود و چه قدر آرزو دارم که آنان این بار سنگین و روشن‌سازی این موضوع با تمام جوانب و اعماق آن و بیان کامل حقیقت را برای نسل‌هایی که شک و تردید، ذهن و فکرشان را درنوردیده و ایمان آنان را بیش از یک قرن کامل است گشته است، به دوش بگیرند.

بگذارید اعتراف کنم و بگویم که من ترجیح می‌دهم - به جای کار کردن با این موضوع و تلاش در این زمینه - به شرح دستورهای اساسی اسلامی که در قلبم ساکن شده و همواره آن را روشن نگه داشته و نیز به بیان اوصافی که لازم است که نسلی که انسانیت را نجات خواهد داد بدان آراسته باشد، بپردازم؛ زیرا معتقد هستم که نوشتن درباره‌ی مسایل مثبت و ایجابی بهتر است چرا که تأثیر بیشتری در دل‌های مؤمنان می‌گذارد و چیزی که مرا شگفت زده می‌کند و تعجب و تأسفم را بیشتر برمی‌انگیزد، بعضی اظهار نظرها و سخنان متناقض

با معانی آیات محکم متعددی از قرآن، قرآنی که نه در درون آن و نه به دنبال آن باطل نمی‌آید، درباره‌ی موضوع آفرینش است، سخنانی که آن را از عده‌ای از مردم تحصیل کرده و غیر تحصیل کرده و از فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها و خارج از دانشگاه‌ها و بلکه حتی از بعضی از عالمان دینی که تلاش می‌کنند که با تأویلی دور میان نظریه‌ی تکامل داروین و معانی قرآنی و احادیث شریف رابطه‌ای برقرار کنند، می‌شنویم.

یک قرن پیش پرستی درباره‌ی این موضوع از "علامه حسین الجسر"^۱ - که احترام زیادی هم برایشان قایل هستم - پرسیده شد که وی چنین جواب داد: «این مسأله هنوز در قالب نظریه است ولی اگر در آینده کاملاً به اثبات رسید و بر آن استدلال شد، آن وقت ما هم به سازگاری دادن به آن با آیات قرآنی اقدام خواهیم کرد»^۲.

احترام من به این علامه‌ی بزرگ هر چه قدر هم بسیار باشد، باز هم نمی‌توانم که در این جا با او و با کسانی که مثل او فکر می‌کنند موافق باشم، زیرا سازگاری دادن اندیشه‌های داروین و نظریه‌ی تکامل با آیات قرآنی برای همیشه از محالات است، چرا که داروین معتقد است حیات با خداهای ناگهانی در نتیجه‌ی چند عامل به وجود آمده است. در حالی که

۱. علامه حسین الجسر: جد مفتی سابق لبنان، مرحوم ندیم الجسر، صاحب کتاب مشهور "قصة الايمان". علامه حسین الجسر در کتاب مشهور خود "الرسالة الحميدية" به موضوع نظریه‌ی تکامل هم پرداخته است. چون که آن کتاب را تألیف به سلطان عثمانی "عبد الحمید دوم" اهداء نمود، به این نام خوانده شد. نیز، به رد شبهه‌های ملحدان پرداخت. کتاب مذکور کتاب نفیسی است که تعجب سلطان و لما را برانگیخت - مترجم عربی.

۲. قصة الايمان، اثر ندیم الجسر: ص ۲۰۴-۲۱۵.

زندگی و مرگ دو عمل مختصّ خداوند متعالند و حتی اگر امکان تحقیق درباره‌ی دلایل مادّی مبانی این دو عمل وجود داشته باشد هم، نتیجه‌ی این تحقیق - و به ویژه در مورد نفخ (دمیدن) حیات - بالاتر از تمامی دلایل خواهد بود؛ زیرا دمیدن حیات، یک عمل مستقیم و بدون مانع و الهی محض و بدون وابستگی به هیچ گونه سببی است و از آن جایی که تفسیر حیات با هیچ دلیل مادّی‌ای ممکن نیست، پس غیرممکن است که داروینیسیم از مرحله‌ی نظری فراتر رود همان طور که پیوند میان این نظریه و آیات قرآنی و احادیث نبوی ممکن نیست و این یکی از دلایل پرداختن من به این نظریه بود.

نظریه‌ی تکامل را نمی‌توان به "داروین" و "لامارک" منحصر نمود؛ چون این نظریه از یک جهت از آنان قدیمی‌تر بوده و عصرهایی چند پیش از آن دو مطرح شده است و، از جهتی دیگر، "داروینیسیم جدید" طرفدارانی در عصر ما دارد به طوری که نظریات جدیدی در تأیید و تقویت نظریه‌ی داروین طرح کرده‌اند و هرگاه یکی از این نظریه‌ها شکست می‌خورد، نظریه‌ی دیگری می‌آورند و متأسفانه این نظریه‌ها - که کاملاً اثبات نشده‌اند و امکان اثباتشان نیز وجود ندارد - در همه‌ی مدارس راهنمایی و دبیرستان و حتی در کلاس‌های پایانی دانشگاه‌ها و در تمامی مؤسسات آموزشی و تربیتی و علمی، مانند حقایقی علمی تدریس می‌شوند.

این جاست که من از خداوند متعال می‌خواهم که نسل‌های سعادت‌مند آینده را برای تشریح تمام جوانب این موضوع و نیز موضوعات دیگر توفیق دهد و مدارس را درگیر نظریاتی که اثبات آن و استدلال بر آن ممکن نیست، نسازد.

در قرن بیستم، تلاش برای انتقال نظریه‌ی تکامل به آزمایشگاه‌ها در اقدامی برای اثبات آن به وسیله‌ی جهش‌ها^۱ صورت گرفت و، به همین دلیل، ما هم در مسیر بحث از نظریه‌ی داروینیسیم و نوداروینیسیم و آیات محکم قرآنی و احادیث صحیح نبوی - درود خدا بر صاحب آن باد - و البتّه آن آیات و احادیثی که به مسأله‌ی آفرینش پرداخته است، که نه در درون آن و نه به دنبال آن باطل راه ندارد، به این موضوع خواهیم پرداخت.